







درس لاک پشت و مرغابی ها

تیغ گل، مرغابی، غاز،
جغد و کلاغ را
غمگین کرده بود و
جیغ می زدند.



درس ۲۱ لاک پشت و مرغابی‌ها

دو مرغابی و یک لاک پشت، در کنار آبگیری زندگی می‌کردند. با گرم شدن هوا، آبگیر هم خشک شد. مرغابی‌ها مجبور شدند از آن جا بروند. لاک پشت گفت: «من هم با شما می‌آیم.» مرغابی‌ها گفتند: «تو که نمی‌توانی مثل ما پرواز کنی.» لاک پشت غمگین شد. مرغابی‌ها با هم فکر کردند تا راهی پیدا کنند.

روز بعد، کلاغ و جغد دیدند که دو مرغابی چوبی را به منقار گرفته اند و لاک پشتی را با خود می‌برند. آن‌ها جیغ زدند و گفتند: «لاک پشت شده پرنده!» مرغابی‌ها به لاک پشت گفته بودند که در راه، هر کس هر چه گفت،





گوش نكند و جواب ندهد. او مدّتی
ساكت ماند و بعد فریاد زد: «پریدم
که پریدم» اما تا دهانش را باز کرد،
از بالا به زمین افتاد.

غ غ غ غ

بازنویسی از کلیله و دمنه



عیدِ غَدیرِ حُم

فردا عیدِ غَدیرِ حُم است.

عیدِ غَدیرِ حُم، عیدِ بزرگِ ما مُسلمانان است.

در این روز، پیغمبرِ ما حضرتِ مُحَمَّد (ص)، امامِ عَلی (ع) را
به جانشینی خود انتخاب کرد.

ما این عیدِ بزرگ را جشن می‌گیریم و کوچه‌ها و خیابان‌ها را
چراغانی می‌کنیم.





غذای ساده

غذای دیشب ما، آب دوغ خیار با مغز گردو بود.
سفره را انداختیم و کاسه‌ی آب دوغ خیار را آوردیم.
همان موقع، پدرم با نان سنگک داغ از راه رسید.
آب دوغ خیار را با نان سنگک خوردیم و سیر شدیم.
غذای سالم و ساده و خوش مزه‌ای بود.



باغبانِ پارک

اصغر آقا، باغبانِ پارک است.

او گل‌ها و غنچه‌های پارک را مثل بچه‌هایش دوست دارد.

اگر گلی پژمرده شود، غمگین می‌شود و غصه می‌خورد.

اگر غنچه‌ای بروید، شاد می‌شود و می‌خندد.

اصغر آقا از صبح تا غروب مشغول کار است.

اما خسته نمی‌شود، چون شغلِ خود را دوست دارد.



مَغازِه‌ی پَدَرَم

پَدَرِ مَن یَک مَغازِه‌ی طَلافُروشی دَارد.

او هَر رَوز صُبح بَه مَغازِه‌اش می‌رَود و کَارش را شُروع می‌کُند.

نَزدیکِ اَذانِ مَغرب، چِراغ‌هایِ مَغازِه را خاموش می‌کُند.

دَر مَغازِه را می‌بَندَد و بَه خانِه بَرمی‌گَردَد.

پَدَرَم از شُغْلِ خُود راضی نِیست. او تَصمیم دَارد

مَغازِه‌اش را بَفروشد و بَه کَارِ دِیگَری مَشغول شُود.





آوازِ قورباغه

شَب شُدِه، تویِ باغِ ما

قورباغه آواز می خونه

برایِ غنچه هایِ گل

قشنگ و با ناز می خونه



صُبح تا غُروب، لا سبزه ها

قور قور و قور قور می کُنه

از دِلِ غنچه هایِ باغ

غُصه ها را دور می کُنه



غِ بِاقِ هَمِّ صِدَاسْت
قِيْمَهٗ غَزَايِ مَاسْت
بِهٖ بَهٗ، چِهٖ مَزَهَايِ
اين بَهْتَرِيْن غَزَاَسْت

غِ آخِرِ كَلَاغِ اَسْت

كَلَاغِهٖ تَوِي بَاغِ اَسْت

قَارِ و قَارِ و قَارِ مِي كُنْد

مِهْمَانِ يِكِ اَلَاغِ اَسْت



به نام حضرت دوست

نام پیغمبر ما مسلمانان حضرت محمد(ص) است.

أصغر پسر عموي رضا و علي است.

آن ها در روز تعطيل به باغ پدر بزرگ رفتند.

در باغ شروع به بازي کردند.

أصغر دست به گل زد و ناگهان تيغ گل به دستش رفت.

او جيغ زد و بسيار غمگين شد.

او فهميد که بعضي از گل ها تيغ دارند.

باغبان گفت: در بهار غنچه ها باز مي شوند

رضا صداي کلاغي را از بالاي درخت شنيد.

بدن کلاغ، جغد، مرغابی، غاز و مرغ از پر پوشيده شده است.

بعد از غروب آفتاب مادر غذاي لذيذ آماده کرد.

کودکِ افغانی

مَنْ يَكِ كُودَكِ افغانی هَسْتَم. اِسْمَم غَزَالَه اَسْت.
 دو سالِ پيش با پَدَر وَ مادَرَم از افغانِستان به ايران آمَدِيم.
 روزهايِ اوَّل، اِحساسِ غَرِيبِي مِي كَرَدَم.
 اَمَّا حالا ديگَر عادت كَرده اَم.
 اَلْبَتَّه هَنوز گاهي دِلَم بَرايِ كِشورَم تَنگ مِي شُود.
 اَمَّا زود غَم وَ غُصَّه را فَراموش مِي كُنَم.
 چون دُستانِ خُوبي دَر ايران پيدا كَرده اَم.





متن روان خوانی و املاء درس لاک پشت و مرغابی

نام پیغمبر ما مسلمانان حضرت محمد (ص) است.

آصغر پسر عموی رضا و علی است.

آن ها در روز تعطیل به باغ پدر بزرگ رفتند.

آصغر دست به گل زد و ناگهان تیغ گل به دستش رفت.

او جیغ زد و بسیار غمگین شد.

او فهمید که بعضی از گل ها تیغ دارند.

باغبان گفت: در بهار غنچه ها باز می شوند

رضا صدای کلاغی را از بالای درخت شنید.

بدن کلاغ، جغد، مرغابی، غاز و مرغ از پر پوشیده شده است.

بعد از غروب آفتاب مادر غذای لژیذی آماده کرد.





اولیای گرامی
کمک شما در تدریس
مایه دلگرمی
ماست

